

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال سوم، شماره هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

ص ۷۳-۸۲

مقایسهٔ اجمالی «انسان‌شناسی» تومائی و صدرایی با تأکید بر ساختار تألیفی «جامع‌الهیات» و «اسفار»

رضا رضازاده*

چکیده

انسان‌شناسی جایگاهی بنیادین در نظام فلسفی-الهیاتی توماس آکویناس (Thomas Aquinas) و ملاصدرا دارد؛ به گونه‌ای که نقش برجسته و مؤثر آن را در ساختار تألیفی دو اثر اصلی «جامع‌الهیات» (Summa Theologiae) آکویناس و «اسفار» ملاصدرا به روشنی می‌توان دید و دریافت. بررسی تطبیقی نقش انسان‌شناسی با تأکید بر این دو اثر نشان می‌دهد که هر یک به طور مشابهی می‌کوشند تا آراء انسان‌شناختی را در چارچوب مجموعه‌ای از آراء متافیزیکی و در پیوند با دیگر حوزه‌های دانش ترسیم نمایند. در چنین منظومه معرفتی‌ای است که هم وجه هستی‌شناختی انسان به عنوان معلول/مخلوق تبیین شده است، هم مقام و موقعیت معرفت‌شناختی او در نسبت با خدا، خود و جهان. با این وصف، در مسأله «سلوک» انسان به سوی خدا، هر دو فیلسوف و الهیدان به تبیین‌های مختلفی دست زده‌اند که حاصلش شکل‌گیری ساختار تألیفی متفاوت است، هر چند در نهایت و از منظری کل‌نگر مقصد و مقصودی یکسان را معرفی می‌نمایند. این اختلاف و اشتراک را در نحوه نفوذ و نقش مفاهیم و آموزه‌های بنیادین سنت مسیحی و اسلامی در نظام اندیشه آن‌دو می‌بایست جستجو کرد.

واژه‌های کلیدی

توماس آکویناس، ملاصدرا، انسان‌شناسی، جامع‌الهیات، اسفار.

درآمد

وجوه متمایز و احیاناً ممتاز این جزء بنیادین با تأکید بر جایگاه و نقش آن در ساختار تألیفی جامع الهیات آکویناس و اسفار ملاصدرا گشوده شود. برای رسیدن به این هدف سعی می‌شود به این سؤال‌ها پاسخ داده شود: جایگاه و نقش انسان‌شناسی در نظام فلسفی- الهیاتی آکویناس و صدرا، آن گونه که در دو اثر پیش گفته نمایان شده، چیست؟ همچنین، فی الجمله رابطه متقابل انسان‌شناسی با دیگر ارکان و آموزه‌های آن دو چگونه قابل ترسیم و توصیف است؟ سرانجام، آکویناس و صدرا به لحاظ تألیفی یا ساختار متنی چه معیاری را درباره انسان‌شناسی لحاظ و اعمال کرده‌اند؟ برای یافتن پاسخی درخور به این سؤال‌ها، در وهله اول نگره آکویناس و ملاصدرا به ترتیب گزارش شده، آنگاه در مقام مقایسه و مرحله نتیجه گیری، پاره‌ای ملاحظات بیان شده است.

انسان‌شناسی در جامع الهیات

نظریه انسان‌شناختی آکویناس برساخته‌ای ویژه از کتاب مقدس (Bible)، نظرات آباء کلیسا (به خصوص آگوستین (Augustine) و سنت فلسفی یونان (بویژه ارسطو) است. آکویناس با بهره‌مندی گسترده از این منابع- که نقشی بنیادین در حوزه‌های بحث و فحص زمانه وی داشته‌اند- در پی نوعی تلفیق و سازگاری آراء برآمد.

نقش و نفوذ آراء انسان‌شناختی آکویناس در قیاس با دیگر مباحث فلسفی- الهیاتی تفکر نظاممند (systematical thought) وی بارز و چشمگیر است، به گونه‌ای که هم از آراء دیگر وی تأثیر پذیرفته و هم

توماس آکویناس (Thomas Aquinas) و ملاصدرا را از جمله فیلسوفان و الهیدانان نظام ساز به شمار آورده‌اند (Nasr, 1997: 69; Kretzmann & Stump, 1999: 1; Davies, 1992: 166 ff). طی قرون متوالی و متأخر تاریخ اندیشه مسیحی و اسلامی، برجستگی و نفوذ هنوز پابرجای آموزه‌های فلسفی- الهیاتی این دو فیلسوف/ الهیدان بزرگ به نحوی آشکار است که نیاز به اثبات کمتر دارد (از باب نمونه رک: Davies, 2002: 3-5; Stump, 2007: 3). با نظر اجمالی به آراء آن دو، شباهت‌ها و اختلاف نظرهای جالب توجه و تأمل برانگیزی به چشم می‌خورد که در حوزه فلسفه و الهیات تطبیقی می‌تواند به مباحث و پژوهش‌های ثمربخشی دامن زند. در فرایند این دست از پژوهش‌هاست که زمینه ایضاح برخی زوایای بررسی ناشده و احیاناً نوین دو نظام فکری می‌تواند فراهم شود (پازوکی، ۱۳۷۴: ۳۷-۵۰).

بیان مسأله

انسان‌شناسی را باید در ردیف مهم‌ترین مؤلفه‌های نظام اندیشگی آکویناس و صدرا دانست. طی سال‌های اخیر برخی وجوه مشترک متافیزیک و هستی‌شناسی تومایی و صدراپی دسته‌ای از پژوهشگران را به تأمل واداشته است (Arraj, 1988; Escalante, 2011). در این بین، انسان‌شناسی این دو متفکر برجسته آن گونه که انتظار می‌رود کمتر به بوتۀ تحقیق درآمده است؛ از این رو، در جستار پیش روی کوشش می‌شود تا دریچه‌ای به فهم و بررسی پاره‌ای

است، در فیزیک و زیست‌شناسی بررسی می‌شود؛ همین‌طور نقش قوه انتزاع‌سازی انسان در دانش‌هایی، چون منطق، ریاضیات و مابعدالطبیعه که مربوط به بُعد فرا مادی نفس اوست، برجستگی می‌یابد. علاوه بر این، می‌توان به سویه خیرگرای رفتار انسان اشاره کرد که در دانش اخلاق مورد تأمل قرار می‌گیرد.

به هر شکل، گرچه توماس در نظام الهیات خود، به مانند دیگر باورمندان مسیحیت، خدا و مسیح را بازیگران و صحنه‌گردانان اصلی و بی‌رقیب تاریخ به شمار می‌آورد، اما ماجرای پر تب و تاب انسان را در مراحل هبوط، زندگی این جهانی و عروج به عالمی دیگر همواره پیش چشم دارد و به روشنی در نسبت با آن دو می‌سنجد.

با نظر به آنچه در بالا اشاره شد، اینک می‌توان شاکله اثر اصلی آکویناس را بررسی نمود. آکویناس در جامع می‌کوشد تا به این عقیده که «تمامی معرفت معرفت به خداست» در چارچوبی عقل‌گرایانه جامعه تحقق ببوشاند. بر این اساس، شناخت مخلوقات بهترین راه برای شناخت خداست، چون بازتاب فعل و اراده اویند (Pasnau, 2002: 18). و از سویی هر موجود هشیاری در هر آنچه که می‌شناسد، خدای را به طور ضمنی می‌شناسد (Tranoy, 1964). اما در این میان، شناخت انسان به عنوان برترین مخلوق/معلول خداوند (خالق/علت) نقشی بی‌همتا دارد. به همین جهت، آکویناس بحث مستوفایی را در مقاله در باب سرشت انسان - که از مهم‌ترین

بر آنها تأثیر گذاشته است. از این منظر، بر اساس نظر گاه الهیاتی توماس و نه دیدگاه فلسفی او، اگر کسی مسأله «خدا» را محور الهیات فلسفی توماس فرض نماید - چنانکه او، خود به صراحت و تأکید چنین فرض کرده (Aquinas, 2008, Ia. 1, a. 7) - مسأله «انسان» بی‌تردید در رتبه دوم خواهد نشست.

به نظر آکویناس، فیلسوف در قیاس با الهی‌دان از منظری متفاوت به شناخت انسان می‌پردازد؛ فیلسوف، انسان را به نحو استقلالی در نظر می‌آورد، در حالی که الهی‌دان انسان در ارتباط با خدا؛ یعنی «انسان مخلوق» را می‌شناسد و می‌شناساند. از این رو، فیلسوف در فرایند شناخت خود از انسان‌شناسی به خداشناسی و الهی‌دان از خداشناسی به انسان‌شناسی ره می‌پیماید (Aquinas, ST, Ia, 12, a. 12 & a. 13; Aquinas, 1905: II, 4). با تکیه بر این فرض است که آکویناس، در کتاب جامع الهیاتش (از این پس: جامع) که مهم‌ترین اثر اوست، مسأله «انسان» را برمی‌رسد.

آکویناس جایگاه ممتاز و متمایزی برای انسان در جهان قائل می‌شود؛ از نظرگاه الهیاتی او، همه چیز به یک معنی برای انسان خلق شده است (Wright, 1957: 17). وی همانند دیگر متفکران مسیحی دوره میانه، انسان را «عالم صغیر» (microcosm) و واسط میان عالم روح و ماده معرفی می‌کند؛ بنابراین، هر آنچه او در حوزه طبیعت مورد کنکاش قرار می‌دهد مستقیم یا غیر مستقیم، به نوعی با نظریه او درباره انسان ارتباط می‌یابد، (Aquinas, 2002: 59). برای مثال، «انسان جسمانی» که لاجرم محکوم قواعد عالم جسمانی - قواعدی چون رشد و نمو و فساد و غیره -

۲. افعال انسان به طور خاص (سؤال‌های

۱-۱۸۹)

بخش سوم

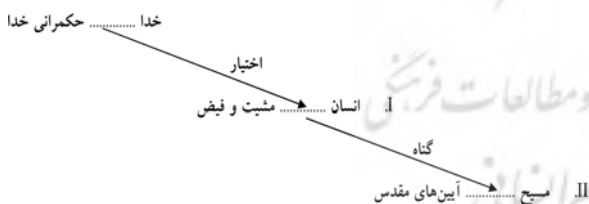
III. مسیح

أ. خودِ مسیح (سؤال‌های ۵۹-۱)

ب. آیین‌های مقدس (sacraments) (سؤال ۶۰)

ت. حیات ابدی

همان طور که در ترتیب مباحث کتاب آکویناس نمایان است، او سه مسأله اصلی و کلی تفکر مسیحی را مد نظر داشته است: مسأله «خدا» در بخش اول؛ «انسان» در بخش دوم و «مسیح شناسی» (Christology) در بخش سوم. او در مقدمه همین کتاب به طرح کلی خود اشاره نموده، توضیح می‌دهد که بر اساس چه تحلیل منطقی‌ای ترتیب مباحث خدا، و مخلوقات، و بازگشت انسان به سوی خدا و مسیح به مثابه پدر و «طریق» بازگشت به خدا را سامان داده است (نک: شکل ۱)، (ST, Ia, 2, prologue).



شکل ۱: الگوی کلی سازمان اندیشه در «جامع الهیات»

(Te Velde, 2006: 18)

اینک شایسته است بپرسیم چرا آکویناس در طرح کلی‌اش از خدا آغاز می‌کند، سپس به انسان می‌پردازد و در نهایت با مسیح به پایان می‌برد؟ این را می‌دانیم که هدف اصلی توماس از تألیف و تدوین جامع، همان طور که پیش‌تر اشاره شد، به طور مشخص

بخش‌های جامع به شمار می‌رود- سر و سامان می‌دهد تا به اثبات و توضیح این نقش دامن زند.

فهم درست نقش انسان‌شناسی و رابطه‌ای که آکویناس میان انسان/ انسان‌شناسی با خدا/ خداشناسی، از یک سو و با مسیح/ مسیح‌شناسی، از سوی دیگر ترسیم می‌کند تصویر کامل‌تری از جایگاه شناخت «انسان» در نظام اندیشه او به دست خواهد داد. لازمه دست یافتن به چنین شناختی نگاهی است اجمالی به فهرست کلی بخش‌ها و مقالات جامع. آکویناس در این اثر سترگ خود، مجموع مباحث را چنین ترتیب داده است:

بخش اول

چیستی الهیات

I. خدا

أ. ماهیت خدا (سؤال‌های ۲۶-۲)

ب. تثلیث (سؤال‌های ۴۳-۲۷)

ت. آفرینش موجودات بدست خدا

۱. آفرینش مخلوقات (سؤال‌های ۴۶-۴۴)

۲. تمایز میان مخلوقات (سؤال‌های ۱۰۲-۴۷)

۳. حکمرانی خدا بر مخلوقات (سؤال‌های

۱۱۹-۱۰۲)

بخش دوم

II. انسان

أ. غایت زندگی انسان (سؤال‌های ۵-۱)

ب. افعال رساننده انسان بدین غایت

۱. افعال انسان به طور عام (سؤال‌های

۱۱۴-۶)

حوزه دانش به عنوان «امّ المعارف / مادر دانش‌ها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۵: ۶-۷)، «کلید همه دانش‌ها» (همان، ۱۳۷۶: ۸)، و گاه حتی «ریشه همه فضایل» (همان، ۱۳) یاد کرده است. جایگاه و نقش انسان‌شناسی را با نظر به طرحی که او در کتاب سترگش، اسفار ریخته است، می‌توان بررسید. دو منظر در این بررسی می‌تواند لحاظ شود: ۱) جایگاه و نقش انسان‌شناسی به خودی خود؛ ۲) جایگاه و نقش آن در مقایسه با دیگر بخش‌های اسفار.

«حکمت متعالیه» ملاصدرا، آن گونه که از مفاد آراء و روش‌شناسی او قابل دریافت است، مشتمل بر آموزه‌هایی است که از منابع متعدد معرفتی، چون فلسفه، عرفان، کلام و متون مقدس اسلامی (قران و حدیث) برآمده و با رهیافت تألیفی و خلّاقانه به بافت نوینی درآمده است (مطهری ۱۳۷۳: ۲۳۰). این رویکرد تلفیقی در جای جای فلسفه صدرایی مهم تلقی شده و به کار گرفته شده است به گونه‌ای که آن‌را می‌باید عنصری کلیدی محسوب کرد. از این رو، برخی بر آنند که فهم اضلاع هندسه معرفت وی بدون شناخت روش مطالعات فلسفی‌اش ابتر است (قراملکی، ۱۳۸۸: ۲۲؛ خواجه‌جوئی، ۱۳۶۶: ۱۹۴-۲۰۰).

در اینکه ملاصدرا «اسفار چهارگانه» عرفان را به عنوان چارچوب کلی برای طرح و تنظیم آراء خویش برگزیده است، تردیدی نمی‌توان داشت و به نظر می‌رسد فهم ساختار تألیفی اسفار بدون درنگی چند در مضمون آن چهارگانه میسر نباشد. به همین جهت در ادامه آن را به اجمال برمی‌رسیم.

«شناخت خدا» است، چون به طور طبیعی هم و غمّ الهی دانی چون وی همواره خداست و اساساً به جهان از نظرگاه الهی می‌نگرد. بنابراین، قابل حدس است که توماس در اصلی‌ترین کتابش، اولین بخش را به مبحث خدا و اوصاف اختصاص دهد و دو بخش دیگر را به موجودات مخلوق و وابسته او.

توماس بر آن است که عقل انسان نمی‌تواند به گونه خداوند پی ببرد و معرفت به او جز از راه لطف / فیضش (grace) که در مخلوقاتش به ظهور رسیده است، ممکن نمی‌شود (Bourke, 1960: 17). بدین ترتیب، جلوه قدرت و خالقیت خدا را در مخلوقات او باید جستجو کرد؛ مخلوقاتی که در یک نظر موجودات کاملاً جسمانی، موجودات کاملاً روحانی (فرشتگان) و موجودات بینابین که جسمانی و روحانی اند (انسان)، را در بر می‌گیرد. انسان که بر صورت خدا (image of God) آفریده شده است، باید سرآمد همه مخلوقات محسوب شود؛ بنابراین، جایگاه او به سبب ویژگی‌های تمایز بخشش از دیگر مخلوقات، در تصویر و تحقق بخشی به اراده و قدرت خدا برجسته تر است. در اینجا درست است که انسان‌شناسی در ذیل خداشناسی قرار می‌گیرد، اما روی دیگر سکه آن است که انسان‌شناسی در نظر آکویناس، اگر خوب بنگریم، چونان درآمدی بر خداشناسی می‌تواند تلقی شود.

انسان‌شناسی در اسفار

انسان‌شناسی را باید یکی از بنیادی‌ترین بخش‌های آراء و آثار ملاصدرا به شمار آورد. ملاصدرا از این

سفرهای چهارگانه

سفرهای چهارگانه از منظر عارفان و به شکلی نمادین، گذار انسان از وادی جهل و غفلت، به مرتبه آگاهی حقیقی و اشراق درونی را به تصویر می کشد. اگرچه به طور مشخص، در مهم ترین مکاتب عرفانی اسلامی به مضمون این نماد پرداخته شده است؛ اما جوهر این ایده را به طور عام در همه ادیان می توان دید. برای مثال، در اسلام «شریعت» و «طریقت» به عنوان مسیر یا راه مطرح شده است (Nasr, 1997: 57).

ملاصدرا برای توصیف «سیر تکامل عقلی» سالک طریق سعادت/حقیقت، الگوی اسفار چهارگانه عرفا را برگزیده است و آنرا مطابق و موافق با نگره خود در باب تحوّل وجودی انسان سالک یافته است؛ به همین جهت، کوشیده است تا ساختار کتاب سترگ خود را بر این پایه استوار سازد. او در آغاز این اثر با اشاره مستقیم به «اسفار» چنین توضیح می دهد:

بدان که اولیای حق و پویندگان طریق معرفت را چهار مرحله در راه پیمودن است: نخست راهی است که آنان را از خلق گسسته، به سوی حق می گرایاند. دوم راهی است که از حق آغاز می شود و در آن با حق در حق یگانه جویی می کنند. سوم، بازگشت از همان سفر نخستین است، از حق و با هم پیمایی حق به سوی خلق. چهارم، سفری است که از جهتی در برابر مرحله پیمایی دومین قرار دارد، و این سفری است که با خدای آفرینش در نهاد آفرینش او ژرفا پیمایی می کنند (ملا صدرا، ۱۳۶۰: ج ۱، ۱۸).

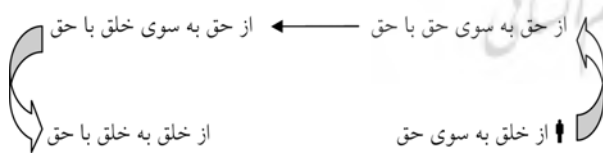
اینک، اگر طبق این چارچوب به ساختار تألیفی کتاب اسفار نگریسته شود، دسته بندی زیر قابل طرح است:

(۱) در سفر اول مسائل عام مابعدالطبیعی یا امور عامه یا هستی شناسی که شامل احکام عام وجود است، مطرح می شود.

(۲) در سفر دوم که درباره علوم طبیعی است، از جمله به مقولات ده گانه پرداخته می شود. مسأله خلقت و جاودانگی عالم و مراتب آن و عالم مثال نیز در این مرحله مطرح می شود.

(۳) در سفر سوم به اوصاف و اسماء و افعال الهی پرداخته می شود. از این گونه مباحث در سنت دانش های اسلامی با عنوان «الهیات بالمعنی الأخص» یاد می شود.

(۴) آخرین سفر به علم النفس و معادشناسی اختصاص دارد؛ همه آنچه از مرحله جنینی تا رستخیز نفس انسانی را در بر می گیرد از قوا و افعال گرفته تا غایات انسانی، در این مرحله مورد تأمل واقع می شود (نک: شکل ۲).



شکل ۲: الگوی فرضی سفرهای چهارگانه

پس براساس مطالب پیش گفته، اسفار به چهار بخش منقسم می گردد: بخش اول هستی شناسی؛ بخش دوم طبیعیات؛ بخش سوم الهیات و بخش

از زاویه‌ای دیگر، مسائل انسان‌شناختی در اسفار عمدتاً با تکیه بر نظریه وجود‌شناسی صدرایی طرح و تبیین شده‌اند (Abd al-Haq, 1970: 173-181). به همین دلیل، در موارد عدیده‌ای از سفر چهارم ملاصدرا نظر فیلسوفان پیشین به ویژه ابن سینا را ناقص یا نادقیق ارزیابی نموده است؛ ضعفی که به زعم وی سبب ناکامی‌اش در یافتن راه حل مطلوب برای این دسته از مسائل گردیده است. بنابراین، در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که ملاصدرا در کتاب اسفار با اقتباس از الگوی سفرهای چهارگانه عرفا سعی دارد تا سیر عقلی و معرفت‌اندیشانه «انسان سالک» را پله پله از خدا و به سوی خدا ترسیم کند. از دید وی انسان‌شناسی در کنار آخرت‌شناسی به عنوان چهارمین و آخرین پله که غایت این مسیر را رقم می‌زند به طور خاص باید نگریسته شود. انسانی که صدرا در پرتو هستی‌شناسی‌اش می‌شناساند، یا قصد شناساندنش را دارد، هم مسیر است و هم مسافر.

نتیجه

تأمل در باب جایگاه و نقش انسان‌شناسی در نظام اندیشه آکویناس و صدرا که در دو اثر سترگ آن دو نمایان شده، وجوه متعدد اختلافی و مشترکی را آشکار می‌سازد. تبیین این ابعاد از منظر منطق حاکم بر تفکر آنان می‌تواند جالب توجه باشد. نگارنده این سطور با تأکید دوباره بر اجمالی بودن بررسی انجام شده، خواننده را به تأمل و سنجش گری موارد ذیل

چهارم انسان‌شناسی/علم النفس (مصلح، ۱۳۵۴: ۵-۱۰)، (نک: طرح ۳).

سفر اول: هستی‌شناسی ← سفر دوم: طبیعیات
 ← سفر سوم: الهیات ← سفر چهارم: انسان‌شناسی

طرح ۳: بخش بندی چهارگانه اسفار

آیا این چهار بخش با چهار سفر مصطلح عارفان به لحاظ مضمون انطباق کامل دارد؟ این مسأله از دید شارحان و منتقدان حکمت متعالیه دور نمانده است و تاکنون توجیه و تفسیرهای متعددی در باب آن اظهار شده که از مقصود این گفتار بیرون است (برای نمونه نک: ملاصدرا، ۱۳۶۰: ج ۱: ۱۳-۱۹ و همو، ۱۳۸۲: بیست و دو؛ حائری یزدی، ۱۳۶۸: ۷۰۷-۷۱۲؛ Rahman, 1987: 744-747). اما به نظر می‌رسد توجیه و تفسیرهای متعدد و متنوع ارائه شده رضایت بخش نبوده‌اند تا بدانجا که برخی پژوهشگران فلسفه صدرایی راه حل را در ارجاع مسئله به «قصد تحقق‌نیافته» فیلسوف دیده‌اند (ملا صدرا، ۱۳۸۲: بیست و دو).

ملاصدرا انسان‌شناسی را شاخه‌ای از مابعدالطبیعه (الهیات) می‌داند، بر خلاف ابن سینا و دیگر فیلسوفان مشایی که به تبع ارسطو آن را شاخه‌ای از طبیعیات فرض نموده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۸). گذشته از این، او مسائل انسان‌شناختی را از منظر سیر تحول وجودی انسان از مرحله پیدایی اولیه، نشو و نما یافتن تا مرگ و پس از مرگ و کمال نهایی نفس به شیوه‌ای مطرح نموده که در تاریخ تفکر فلسفه اسلامی - ایرانی بی‌بدیل است (Nasr, 1966: 953).

که به قدر وسعش فرا چنگ آمده است دعوت می‌نماید:

۱- آکویناس و صدرا هر دو به نقش بی بدیل و حیاتی انسان‌شناسی در نظام فلسفی - الهیاتی تدوین یافته در جامع الهیات و اسفار توجه و تأکید دارند. از منظر متافیزیکِ تومایی و صدرایی، انسان به عنوان اشرف کائنات و عالم صغیر تصویر گردیده و همه چیز برای او خلق شده است. علاوه بر این، در معرفت‌شناسی آنان نیز شناخت انسان چون درآمدی بر شناخت خدا تلقی شده است، به گونه‌ای که شناخت هر چیزی به شناخت او بستگی پیدا کرده است. بنابراین، اهمیت و نقش انسان‌شناسی در نظر این دو فیلسوف، هم به جایگاه آن به مثابه رکنی اساسی در نظام اندیشه فلسفی - الهیاتی هر یک و هم به ارتباطی که این رکن با دیگر ارکان می‌یابد، برمی‌گردد.

۲- رهیافت این دو متفکر در حوزه انسان‌شناسی، رهیافتی تکثرگراست؛ بدین معنی که هر دو در مقام گردآوری به تکثر منابع معرفتی باور دارند و آن‌را، چه در مرحله طرح مسائل و چه در مرحله تحلیل و ارائه راه حل، به کار گرفته‌اند. در این میان، اگرچه هر دو به تفاوت و تمایز حوزه‌های معرفتی واقفند، اما به نظر می‌رسد به روش «تلفیق و ترکیب» میان حوزه‌های معرفتی به عنوان روشی راهگشا تمسک می‌جویند.

۳- در نظریه آکویناس و صدرا میان مسئله انسان/انسان‌شناسی و مسئله خدا/خداشناسی رابطه‌ای طرفینی و تلازمی برقرار است، رابطه‌ای وجود شناختی و معرفت‌شناختی. بدین معنی، وجود انسان

به عنوان «مخلوق» وابسته به وجود «خالق» است. از این رو، نوع تصویری که از خدا فرض می‌شود در تصویری که در باب انسان ساخته می‌شود، نقش مستقیم دارد و بالعکس. البته، این تصویر آن طور که در زمینه مسیحی تفکر آکویناس شکل یافته، با آنچه در بافت اسلامی اندیشه ملاصدرا ترسیم شده، در نهایت و به روشنی بیانگر دو نوع تبیین متفاوت است. ۴- از سوی دیگر، رابطه سلوکی انسان به سوی خدا هم در جامع الهیات آکویناس و هم در اسفار صدرا به دو شکل متفاوت پرداخته شده است. آکویناس از مبانی عقیدتی سنت مسیحی بهره می‌جوید تا به مضمون خدا - انسان - مسیح به طور نظاممند با زمینه‌ای متافیزیکی - الهیاتی جامه تصویری و تصدیقی بپوشاند؛ در حالی که ملاصدرا با الهام از ایده عرفانی «اسفار چهارگانه عرفانی» در پیوند با آموزه‌های اسلامی، به نظامی تألیفی از باورهای متافیزیکی - الهیاتی دست زده است. بنابراین، گذشته از تفاوت آکویناس با صدرا در مسئله «مسیح‌شناسی» که در تفسیر متفاوت آن دو از آموزه مسیحی و اسلامی «انسان» ریشه دارد، از نظر شکلی نیز بازگو کننده الگوی متفاوت آنان در تألیف و چینش نظام تصویری و تصدیقی آنهاست. با وجود این، به نظر می‌رسد اگر از منظری کلی‌تر به این الگو نگریسته شود توصیف و تبیین آنان تاب ترسیم چشم اندازی واحد از رابطه خدا - انسان و سلوک انسان به سوی خدا در پرتو استفاده فراگیر از آموزه‌های دو دین ابراهیمی (مسیحیت و اسلام) را داشته باشد.

- منابع
- ۱۰- مصلح، جواد. (۱۳۵۴). «اسفار»، معارف، ش ۲۳، ص ۵-۱۰.
- ۱۱- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). مقالات فلسفی، تهران: انتشارات صدرا.
- 12- Aquinas, Thomas (1920/2008), **Summa Theologica**, trans. Fathers of the English Dominican Province Second and Revised Edition; Online ed. Kevin Knight (2008) <<http://www.newadvent.org/summa/1.htm>>
در ارجاع به این کتاب از شیوه رایج استفاده شده است. برای نمونه در ارجاع (ST, Ia, 74, a. 2)، به ترتیب، نام مختصر کتاب (ST)، بخش اول (Ia)، سؤال ۷۴، مقاله ۲ مورد نظر است.
- 13- --- (1905), **God and His Creatures [Summa Contra Gentile]**, with general comments by Joseph Ricaby, London, Grand Rapids, MI: Christian Classics Ethereal Library<<http://www.ccel.org/ccel/aquinas/gentiles.html>>.
- 14- ---, (2002), **The essential Aquinas: Writings on Philosophy, Religion, and Society**, ed. John Y. B. Hood, United State, Greenwood Publishing.
- 15- Arraj, James, (1988), **God, Zen and the Intuition of Being**, Chiloquin, Oreg.: Inner Growth Books. <<http://www.innerexplorations.com/catew/cru6.htm>>
- 16- Bourke, J. Vernon, (1960), **Aquinas**, New York, Washington Square Press.
- 17- Davies, Brian (eds.), (2002), **Thomas Aquinas, contemporary philosophical perspective**, New York, Oxford University Press.
- 18- ---, (1992), **The Thought of Aquinas**, New York, Oxford University Press.
- 19- Escalante, Jason, (2011)<<http://www.innerexplorations.com/philtxt/islamic.htm>>[accessed september 1 2011]
- ۱- پازوکی، شهرام. (۱۳۷۴). «درآمدی بر تفکر تومایی نو»، ارغنون، ش ۶-۵، ص ۳۷-۵۰.
- ۲- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۶۸). «درآمدی بر کتاب اسفار»، ایران‌شناسی، ش ۴، ص ۷۰۷-۷۱۲.
- ۳- خواجه‌سوی، محمد. (۱۳۶۶). **لوامع العارفین**، تهران: مولی.
- ۴- الشیرازی، صدرالدین. (۱۳۵۵). **المبدأ و المعاد**، تصحیح و مقدمه جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انتشارات حکمت و فلسفه ایران.
- ۵- _____ (۱۳۷۶). **رسالة سه اصل**، تهران: انتشارات مولی.
- ۶- _____ (۱۳۶۰). **الحکمه المتعالیه فی الأسفار الأربعة**، ۹ ج، بیروت: دار الإحياء التراث العربیه.
- ۷- _____ (۱۳۸۲). **الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه**، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ۸- قراملکی، احد فرامرز. (۱۳۸۸). **روش‌شناسی فلسفه صدرا**، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ۹- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۰). **شرح جلد هشتم اسفار**، تحقیق و نگارش محمد سعیدی مهر، ۲ جلد، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی.

- completely-al-hekmat-al-motaalia-fil-asfar-al-aqliya-al-arbaa-th>.
- 24- Stump, Eleonore, (2007), **Aquinas**, New York, Routledge.
- 25- Te Velde, Rudi A., (2006), **Aquinas on God: the 'divine science' of the Summa theologiae**, Aldershot, Hants, England, Ashgate.
- 26- Tranoy, Knut, (1964), "**Aquinas**" in A Critical History of Western Philosophy, Ed. by D. J. O'connor, New York.
- 27- Wright, John Hickey, (1957), "**the Order of the Universe in the Theology of St. Thomas Aquinas**", Analecta Gregoriana, Series Facultatis Theologicae, Sectio B, 30, Rome, Universitatis Gregorianae.
- 20- Kretzmann, Norman & Eleonore Stump, ed. (1999), **The Cambridge Companion to Aquinas**, Cambridge, Cambridge University Press.
- 21- Nasr, Seyyed Hossein, (1997), **Īnadr al-DĪn al-ShĪrazĪ, and his Transcendent Theosophy**, 2nd edn., Tehran, Institute for Humanities and Cultural Studies.
- 22- Pasnau, Robert, (2002), **Aquinas on Human Nature: a philosophical study of Summa theologiae 1a, 75-89**, New York, Cambridge university press.
- 23- Rahman, Fazlur, (1987), "AL-ASFĀR AL-ARBAYĀ (The four journeys)", Iranica, Vol. II, Fasc. 7, pp. 744-747. In online journal: <<http://www.iranicaonline.org/articles/l-asfar-al-arbaa-the-four-journeys-or-more->

